■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به‌صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

سه‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ | ۲۱ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیست و یکم - شماره ۵۷۲۸ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Tuesday - August 11, 2020

حدیث روز: تحف‌العقول

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد: دل و جرأت داشتن چیست؟ فرمود: دست و پنجه نرم کردن با حریفان هم‌وزن خود.

پلک احساس: بافقی

ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست تو را
با اسیر غم خود رحم چرا نیست تو را

امروز در تاریخ:

- اعدام میرزا رضا کرمانی به جرم ترور ناصرالدین شاه (۱۲۷۶ش)
- امضای قرارداد پاریس، پایان جنگ ایالات متحده و اسپانیا (۱۸۹۸م)
- پرتاب اولین ماهواره جهان به نام اکو توسط ایالات متحده آمریکا (۱۹۶۹م)
- قتل عام فلسطینیان اردوگاه تل‌زعتر توسط فالانژهای لبنان (۱۹۷۶م)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۰۹ غروب آفتاب: ۱۹/۵۸
اذان مغرب: ۲۰/۱۷ نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۳
اذان صبح (فردا): ۴/۴۸ طلوع خورشید (فردا): ۶/۲۱

پیش‌بینی آب و هوا چهارشنبه

تهران	اهواز	ارومیه	بجنورد	زنجان	زاهدان	کرمان	گرگان
۳۹ / ۲۶	۴۴ / ۳۰	۳۰ / ۱۶	۳۴ / ۲۰	۲۹ / ۱۰	۳۷ / ۱۹	۳۷ / ۱۸	۳۲ / ۲۲

حکمت ۳۹۲: نهج‌البلاغه

سخن بگویید تا شناخته شوید که آدمی در زیر زبانش پنهان است.

خودنویس

چندثانیه‌ای که ۲۵ سال طول کشید

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

سه روز طول کشید. از ظهر روز عید غدیر تا سه روز بعدش. عرب را رسم این است برای بیعت باید انفرادی بیاید، دست بدهد، معانقه و بیعت کند. تاریخ می‌نویسد حدود صدهزار نفر بودند. صدهزار نفر که همه زنده و مستقیم شاهد ماجرا بودند و بماند که بعدش زدند زیر میز که یادمان نیست.

حالا محمد چیزی گفته، منظورش این بوده که با هم رفیق باشید و پشت هم را خالی نکنید. تاریخ می‌نویسد اینقدر شعف در بین همه بود که زن‌ها آمدند و گفتند می‌خواهیم بیعت کنیم و تشتی آوردند و علی دست در تشت گذاشت و زن‌ها به صف دست در آب گذاشتند و تبریک گفتند و بیعت کردند.

من به شب‌های این روز فکر می‌کنم. توی خیالم، دو پسر عمو شاید شب‌ها کنار آتش می‌نشینند و برنامه‌های آینده را مرور می‌کنند.

نمی‌دانم این را پیامبر به علی علیه السلام فرموده که ۷۰ روز دیگر بیشتر بین شما نیستم؟

به این‌که برای حفظ زحمات بیست و چندساله‌اش، برای حفظ جامعه و وحدت چه سفارش‌هایی کرده. این‌که آینده چه خواهد شد و چه نخواهد شد.

به سایه‌ها فکر می‌کنم. به جریان موذیانه‌ای که سعی در تشویش اذهان عمومی داشت. به جریانی که کار را کشاند به اما و اگر. به همان پچ‌پچ‌هایی دورتر از نور و روشنی. من این روزها همه دلهره‌ام و ترس.

اصلا این چند روز دلهره غدیر تا محرم یك جور دلشوره حیرت‌آوری می‌ریزد به جان جهان. شاید سکانس عاشورا در فیلم بلند تاریخ جهان درست در توالی زمانی منظم بعد از غدیر اتفاق نیفتاده باشد. اما مطمئنم اگر تاریخ را یك فیلم سینمایی در نظر بگیریم چندثانیه صفحه سیاه شده و در همین چندثانیه علی ۲۵ سال سکوت کرده و بعد روی تصویر آمده چند سال بعد و عاشورا رقم خورده است.

گفت‌وگو با امید قالیباف، کارشناس رسانه درباره پس‌انداز

ریسک‌پذیری؛ خصلت شخصی است

کافه میرداماد

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

حالا هی بگویید که ما ایرانی‌ها خاطره‌بازیم و گذشته را بیشتر از حال دوست داریم، هی بگویید برای همین است که آینده خوبی نداریم، چون امروز نمی‌دانیم چه بکاریم که روزها یا سال آتی برداشت کنیم. حالا هی بگویید باید از گذشته عبرت گرفت و آینده را خوب و موفق ترسیم کرد. راستش همه اینها حرف‌ها و پیشنهادهای انگیزشی خوبی است، اما نه برای ما که سرگردان هستیم و هر چه به گذشته نگاه می‌کنیم، به جای عبرت در آن ثبات می‌بینیم. پدران، مادران و پدربزرگ‌هایی که در جوانی کار کرده و از دستمزد ماهانه یا روزانه‌شان مقداری پس‌انداز کرده بودند و در میانسالی و بازنشستگی خانه‌ای داشتند و حقوق و پس‌اندازی که آن را برای مسافرت‌های واجب مانند سفر به مکه یا عتبات عالیات صرف می‌کردند و گاهی هم مسافرت‌های داخلی و خارجی و آن‌قدر ثبات داشتند که در وصیت‌نامه خود مخارج کفن و دفن و مراسم فوت خود را هم مشخص کرده و می‌گفتند برای آنها هم مبلغی را کنار گذاشته‌اند همه اینها یعنی ثبات اقتصادی که ثبات فردی و اجتماعی را هم به همراه می‌آورد. مشکل ما اما از زمانی شروع شد که این هراس را در ذهنمان به وجود آوردند که ارزش ریال روز به روز کمتر می‌شود و تا به خودمان بیاییم مثلا یک میلیون پس‌اندازمان تبدیل شده به صد هزار تومان و اصل سرمایه و پس‌اندازمان از نصف هم کمتر شده. حالا دیگر مدت‌هاست که هر کدام از ما که حتی مقداری پس‌انداز داریم تبدیل شده‌ایم به آدم‌های سرگردانی که نمی‌دانیم آن را چگونه حفظ کنیم که اگر سود نمی‌کنیم حداقل اصل پولمان آسیب نبیند. همه اینها باعث شد تا به امید قالیباف، مجری و کارشناس برنامه گفت‌وگوی ویژه خبری تلفن کنم و با او درباره این سرگردانی و بازار آشفته پس‌انداز هم‌صحبت شوم.

گروهی در بازار سرگردانند که نه به سود بانک قانع هستند و نه ریسک‌پذیرند که وارد بورس شوند. وارد بخش تولید هم نمی‌شوند چون موانع فعالیت تولیدی در کشور ما خیلی زیاد است و فرد را خسته و دلزده می‌کند، این گروه وارد بخش دلالی می‌شوند

ریسک‌پذیری؛ مساله این است

قالیباف درباره پس‌انداز در تعریف عام آن می‌گوید: افراد شاغل معمولا بخشی از درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند. برخی از افراد خودشان قدرت سرمایه‌گذاری پس‌انداز را ندارند و آن را در بانک می‌گذارند یا سپرده‌گذاری می‌کنند تا نهاد یا شخص دیگر آن پس‌انداز را برایش بچرخاند و سودی به او بدهد. در بحث‌های اقتصادی می‌گویند پس‌انداز زیاد در یک جامعه خوب نیست چون باعث تورم نقدینگی و رکود اقتصادی می‌شود.

به قالیباف می‌گویم بنابراین بهتر است مردم پس‌انداز خود را وارد چرخه اقتصادی کنند.

می‌گوید به هرحال پس‌انداز وارد چرخه می‌شود حتی اگر مردم پس‌انداز خود را به بانک‌ها بسپارند، بانک آن را به عنوان تسهیلات به کسانی می‌دهد که در زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری می‌کنند. همه مردم نمی‌توانند وارد چرخه اقتصاد شوند، چون قدرت ریسک‌پذیری در همه مردم یکسان نیست.

می‌گویم برخی مردم پس‌انداز خود را از بانک‌ها خارج کردند و وارد بازار بورس شدند تا سود بیشتری به دست آورند و بورس هم که چندان پایدار نیست. این ریسک‌پذیری که از آن می‌گویید چه زمانی به سرمایه و پس‌انداز آنها آسیب می‌زند؟

قالیباف می‌گوید: ریسک‌پذیری یک خصلت فردی است که در برخی قوی‌تر است. مثلا شخصی ماشینش را می‌فروشد و با پول آن به بورس وارد می‌شود و هر قدر ما در رسانه‌ها بگوییم که پول‌های مازاد و پس‌اندازت را به بورس وارد کن، گوش نمی‌کند و خطرات احتمالی را هم به جان می‌خرد. همین افراد هستند که یا شکست می‌خورند و از دور خارج می‌شوند یا اگر برنده شوند، اقتصاد را تکانی می‌دهند. همه برنده‌های موفق ایرانی و خارجی دست آدم‌های ریسک‌پذیر است، نه آدم‌های محافظه‌کار. ما منکر ریسک‌پذیری و وارد شدن آدم‌ها به چرخه اقتصاد نیستیم اما قبل از این‌که می‌خواهی از یک بلندی بپری باید اصول آن را یاد بگیری که سقوطت حتمی نباشد. الان یک عده با چشم و همچشمی وارد بورس می‌شوند، نگاه می‌کنند یکی از اطرافیان مثلا طلا خریده یا در بورس سرمایه‌گذاری کرده و خیلی هم سود کرده اما باید دید او از چه مسیری رفته که موفق شده. چشم‌بسته نمی‌تواند به راه زد و موفق شد.

سهام عدالت و سرگردانی مردم

این کارشناس رسانه می‌گوید: سواد اقتصادی در هر زمینه‌ای لازم است. مثلا اگر قرار است وارد بورس شویم، بهتر است اول دوره‌های آموزشی آن را گذراند و راه و رسمش را یاد گرفت. البته در اینجا نکته‌ای است که کاملا مغفول مانده، این‌که دولت و سازمان بورس باید به مردم آموزش بدهد. به‌عنوان مثال دولت به مردم سهام عدالت را داده اما به آنها آموزش سهامداری نداده. مثل این می‌ماند که ماشین را به کسی بدهی که گواهینامه ندارد! مردم نمی‌دانند باید با سهام عدالت چه کنند. این در درازمدت باعث اتفاقات بدی می‌شود. یا این‌که دولت اعلام کند که تصمیم دارد نفت را در بورس عرضه کند و خیلی‌ها وارد این عرصه می‌شوند بدون این‌که اصول کار را بلد باشند. این وظیفه دولت است که به مردم آموزش دهد. تعیین قیمت نفت در بازارهای جهانی خیلی پیچیده است و با چشم بسته نمی‌توانی وارد این بازار شوی و بگویی چون دولت عرضه کرده پس سود می‌دهد. دولت بدترین کار ممکن را انجام می‌دهد که به مردم آموزش نمی‌دهد و نمی‌گوید سود و ضرر تو به من ربطی ندارد، چون تو وارد بازار بزرگی شده‌ای که دیگر دست من نیست.

می‌گویم چنین می‌شود که مردم به دولت بی‌اعتماد می‌شوند، می‌گوید: بله! مردم سرگردان شده‌اند. البته این را هم بگویم نگاه مردم به بازار سرمایه نباید کوتاه مدت باشد. وقتی فردی مثلا شش ماه سود کرده حالا اگر یکی دو روز بازار منفی شد نباید بگوید بی‌اعتماد شدیم و بازار جای خوبی برای سرمایه‌گذاری نیست.

تعاونی‌ها عملکرد خوبی ندارند

به قالیباف می‌گویم در برخی کشورها مردم با سرمایه‌های کوچک دور هم جمع می‌شوند و کارگاه‌های کوچک تولیدی تاسیس کرده که هم کارآفرینی می‌کنند، هم چرخ تولید را می‌چرخانند و سود هم می‌کنند، در کشور ما چرا این کار انجام نمی‌شود؟

می‌گوید: فرهنگش وجود دارد و زیرساختش هم فراهم است و به شکل تعاونی‌ها فعال است. اما ساز و کارش درست نیست. تعاونی‌های مسکن وجود دارد و در بخش کشاورزی هم تعاونی‌های تولیدی و مصرفی داریم. اما از ظرفیت بزرگ آن استفاده مطلوب نشده به این دلیل که عملکرد این تعاونی‌ها جوری نبوده که بتواند اعتماد اعضا را جلب کرده و آنها را کنار هم نگه دارد. نتیجه این شده پروژه‌ای که قرار بوده یک ساله تمام شود، پنج سال طول کشیده یا در تعاونی‌های تولیدی تقسیم سودها رعایت نشده و این به کار گروهی اقتصادی در کشور ما لطمه زده است.

نتیجه حمایت نکردن از تولید

از قالیباف می‌پرسم به نظرتان عموم مردم برای حضور در بازاری که سود آنها را تقریبا تضمین کند چه باید بکنند، مردمی که بازار را کاملا نمی‌شناسند و سواد اقتصادی زیادی ندارند، آن هم در کشوری که اقتصاد پایداری ندارد؟

می‌گوید: نمی‌توان برای همه یک نسخه نوشت. یک عده هستند که حال و حوصله کار تولیدی ندارند و چون سود به روز می‌خواهند به بازار بورس می‌روند. اما عده‌ای هستند که تمایل دارند پولشان در جای امنی باشد که آن را به بانک می‌سپارند یا به طلا و سکه تبدیل می‌کنند. اما گروهی در این بازار سرگردانند که نه به سود بانک قانع هستند و نه ریسک‌پذیرند که وارد بورس شوند. وارد بخش تولید هم نمی‌شوند چون موانع فعالیت تولیدی در کشور ما خیلی زیاد است و فرد را خسته و دلزده می‌کند. در هشت سال گذشته بارها گفته شده موانع تولید رفع شود اما نشد. این افراد وارد کارهای غیرمولد می‌شوند، مثلا ماشین می‌خرند و مدتی نگه می‌دارند و بعد دوبرابر می‌فروشند. خانه می‌خرند، چند ماه نگه می‌دارند و بعد سه‌برابر می‌فروشند. وارد بازار ارز می‌شوند و تعادل را به هم می‌ریزند.

می‌گویم: یعنی وارد عرصه دلالی می‌شوند؟ می‌گوید: دقیقا! و نقش دلال‌ها در اداره کشور نقش کمی نیست. قرار دولت با مردم این نبود که آن‌قدر در زمینه تولید سنگ‌اندازی شود که آنها مجبور شوند پولشان را ببرند سمت دلالی. الان کار به جایی رسیده که مردم تیرآهن و میلگرد انبار می‌کنند تا گران‌تر بفروشند با این توجیه که سرمایه‌شان حفظ شود. من با این کارها موافق نیستم اما زمانی که راه درست که تولید است، بسته می‌شود مردم به سمت راه اشتباه می‌روند و دلالی رشد می‌کند.

مقطع حساس کنونی

شاعر، صله و سرمایه‌گذاری آگاهانه

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

صمدی بابلی از شاعران مشهور سده یازدهم که شاعر دربار یکی از امرای محلی بود، روزی از دربار سفارش قصیده‌ای در مدح امرای مجاور دریافت کرد. او دو هفته تمام به ساختن قصیده مشغول شد و در روز جشن امرای محلی، به دربار رفت تا قصیده خود را بخواند. در روز جشن و وقتی نوبت شعرخوانی صمدی بابلی فرا رسید، از جا برخاست و شعر خود را با لحن غرا و دکلمه‌ای جذاب اجرا کرد.

پس از پایان شعر یکی از امرای محلی که در شعر صمدی بسیار مورد اشاره و مدح قرار گرفته بود، گفت: ای شاعر، شعر زیبایی گفتی. آیا می‌خواهی به تو ۳۰ سکه صله بدهم یا به تو سه پند و اندرز هدیه کنم تا در تمام عمر به کارت بیاید؟

صمدی آملی برای آن‌که آبروداری کرده باشد، گفت: هر پند شما بیش از ده سکه ارزش دارد. بفرمایید.

امیر مجاور گفت: پند نخست آن‌که هرگاه لباس مندرس پوشیدی، با آن کفش نو نپوش که ضایع بودن لباست را به رخ نکشد. صمدی بابلی ناراحت شد، اما به روی خود نیاورد و گفت: سپاس، پند دوم را بفرمایید.

امیر مجاور گفت: هیچ‌گاه همه اندوخته خود را در یک سبد سرمایه‌گذاری نکن که بخشی از آن حباب است و اگر ترکید مجبور به تحصن و در دست گرفتن پلاکاردهای پول ما را پس بدهید، نشوی.

صمدی بابلی از آنجا که در آن زمان هنوز بورس سهام به وجود نیامده بود و از این پند چیزی درک نکرد، گفت: با سپاس از دو پند ارزنده شما، خواهشمند است سومی را نقدی حساب کنید که زندگی خرج دارد.

امیر محلی که از این حاضرجوابی خوشش آمده بود، خودش دست در جیب امیر مجاور کرد و یک کیسه شامل صد سکه طلا بیرون آورد و به‌طرف صمدی بابلی پرتاب کرد. صمدی بابلی سکه‌ها را گرفت و با بخشی از آن مایحتاج خانواده خود را تأمین کرد و بخش دیگر را برای بازماندگانش به ارث گذاشت تا با آن در بورس سهام سرمایه‌گذاری کنند و از این‌رو خانواده صمدی هم‌اکنون از سهامداران عمده بورس سهام به شمار می‌روند.

تلنگر

سر به دار

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

این چوبه دار را نگه دارید. من آخرین نفر نیستم... این آخرین جمله میرزا رضای کرمانی بود وقتی طناب دار را به دور گردنش می‌انداختند. ۲۱ مرداد بود و روزها تهران در تب تابستان دم می‌کرد.

اعیانی که نزدیکان شاه بودند- که به قول خودشان سایه خداوند روی زمین بود- در ایوان‌های سایه‌دار بالاتر از سطح شهر، خنکای زودرس پاییز را حس می‌کردند و قلیانشان چاق بود و شربت آبلیمویشان حاضر. باقی رعایا هم اگر فرصتی دست می‌داد بین کارشان زیر چنارهای قد کشیده جاده شمیران چرت می‌زدند. تابستان تهران داغ بود و خبر قتل شاه داغ‌تر. بعضی می‌گفتند خودشان در حرم عبدالعظیم (ع) دیدند که شاه به ضرب سه گلوله زمینگیر شد. بعضی می‌گفتند مگر گوش‌تان به دربار نیست؟ خودشان می‌گویند شاه زخمی شده و زنده است.

چندی پیش میرزارضا تکیه داده بود به دیوارهای صحن حرم عبدالعظیم (ع) و در خودش فرورفته بود که کسی بالای سرش به آن یکی زائر گفت: شنیده‌ای فردا قرار است شاه به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنتش بیاید حرم؟ تازه دستور داده حرم را هم قرق نکنند. میرزا، گل از گلش شکفت. رفته به حجره اجاره‌ای که بعد از برگشتن از عثمانی در آن ساکن شده بود. دستی به پنج لول روسی‌اش کشید و به فردا فکر کرد.

به روزی فکر کرد که آدم‌های شاه مرادش -سید جمال‌الدین اسدآبادی- را از حیاط همین حرم با بی‌حرمتی برده بودند. دلش به یاد سید شکست که در حیاط این حرم خوار و خفیف شده بود و پیش خودش عهد کرد مسببش را در حیاط همین حرم خوار و خفیف کند. یاد ظلم‌هایی افتاد که والی کرمان و بعد والی تهران در حق خودش و برادرش و زن و بچه‌اش و اصلا تمام ملت ایران کرده بودند.

دست به تپانچه پنج لول روسی‌اش می‌کشید و به جمله‌ای فکر می‌کرد که از زبان سید شنیده بود: «گریه کار کودکان است.»

بررسی

ما آدم‌های واقعی

علی رئوف

دیگر پرنده‌ها توی کت‌شان نمی‌رود این دو تکه چوب که روی هم قرار داده شده‌اند و یک تکه پارچه رویشان انداخته شده و یک کلاه کهنه بالای چوب عمودی گذاشته‌اند، انسان باشند! نمی‌دانم مترسک کی و کجا اختراع شد اما حتما کارایی داشته که اختراع شده. لابد آن موقع‌ها پرنده‌ها یک جفت چوب قباپوش را در قامت انسانی می‌دیدند که اگر بر زمینش فرود بیایند با سلاح دنبال‌شان می‌کند.

اما من حتی آن موقع‌ها که توی کتاب‌های کودکی‌ام عکس مترسک می‌دیدم همیشه یک ردیف پرنده هم روی دست‌هایش نشسته بودند. حالا هم که انگار مترسک‌ها هم مثل آدم‌ها همراه مد لباس‌هایشان و سر و شکل‌شان تغییر می‌کند. دیگر کم‌کم مترسک‌های چوبی جای‌شان را به مانکن‌های آماده می‌دهند که سر و شکل شبیه‌تری به انسان دارند. اما باز هم پرنده‌ها انگار با این آدمک‌های مصنوعی زودتر رفیق می‌شوند. انگار این مترسک‌ها خیلی از ما آدم‌های واقعی مهربان‌ترند.

عکس: ایرنا